

برنامه شهادت حضرت اعلی

۱. ذکر دسته جمعی (هل من مفرج غیرالله...) ۵ بار
۲. مناجات اول
۳. مناجات دوم
۴. منتخبات بیانات حضرت بهاء الله
۵. منتخبات بیانات حضرت اعلی
۶. بیان حضرت بهاء الله در خصوص اصحاب حضرت اعلی
۷. واقعه قلعه شیخ طبرسی
۸. شرح فداکاری و شجاعت اصحاب در قلعه شیخ طبرسی از زبان دشمنان
۹. بشارت به قرب ظهور موعود
۱۰. تأثیر آثار و کتب الهی در این ظهور ربانی
تنفس
۱۱. ذکر دسته جمعی (قل الله یکفی عن کل شیء) ۵ بار
۱۲. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
۱۳. تنها راه خاموش کردن این نور قتل باب است
۱۴. مناجات انیس به چهریق رسیده بود
۱۵. مناجات و نیاز به درگاه الهی
۱۶. زیارت چند مناجات به انتخاب جمع
۱۷. شرح شهادت
-قسمت اول
-قسمت دوم
- ۱۸- یا الله المستغاث (۹) بار
- ۱۹- شهادت حضرت رب اعلی سرآغاز خاموشی و فراموشی دعوت او نبود
- ۲۰- زیارتنامه
- ۲۱- مناجات
- ۲۲- شعر دلا رواست که خون شوی

با تقدیم تحیات امنع ابھی

برنامه شهادت حضرت اعلیٰ به پیوست تقدیم میگردد امید آنکه بتوانیم از فضای روحانی این اوقات بهره برده و بیش از پیش بر خدمت امرش قائم گردیم

- این برنامه پیشنهادی است

- میتونید از اشعار مناسب و یا فیلمهای موجود در این خصوص استفاده فرمائید

- تلاوت زیارتنامه ساعت ۱ ظهر می باشد

مؤید باشید

۲-مناجات اول

یا الهی انت ترى موقفي في وسط الجبل هذا وتشهد على صبري بانتي ما اردت الا حنك وحب من يحبك فكيف اثنى طلعة حضرتك بعد ما لا ارى وجوداً لنفسي في تلقاء مدين عزتك ولكن لما ارى حزني في وحدتي وغرّيتي اناجيك بهذا لعلّ بذلك تطلع على ضجيجي امناؤك ويدعوك في حقّي وانت تجيبهم رحمةً وفضلاً فاشهد ان لا اله الا انت بما انت عليه من العزّة والعظمة والجلال والقدرة من دون أن يلحظ او يعلم ذلك احدٌ من عبادك لا تك كما انت عليه لن يعرفك غيرك...

منتخبات نقطه اولی ص ۱۵۵

الها معبودا مسجودا ملکا بی نیازا

دوستان را از دریای آگاهی بی نصیب مفرما و از مشاهده انوار آفتاب ظهور محروم مساز . ای کریم از یک شعله نار محبت عالم را مشتعل نمودی و به یک تجلی از تجلیات انوار وجهت مقرّین و مخلصین را به مَشْعَر فدا فرستادی . تویی سلطانی که قدرت کائنات ترا ضعیف ننمود و شوکت امرا از ارادهات باز نداشت . به اسمت رایة " یَفْعَلُ ما یشاء " مرتفع . در این ليله دلّماء از تو مسئلت می نمایم دوستان را از کوثر معانی قسمت عطا فرما و از حیوة ابدی نصیب کامل بخش . سراجت را اریاح عاصفات خاموش نماید و سدره امرت را سیلابهای عالم از مَقَرّ بر نیارد . ذکرت در کام عُشّاق از هر شهدی شیرین تر و اسمت در مذاق اهل وفاق از ما فی الآفاق خوشتر و محبوبتر . ای کریم ، دوستان را حفظ فرما و بر آنچه سزاوار است تأیید نما . اَنک انت المقتدرُ علی ما تشاء ، لا اله الا انت القوی العلیم الحکیم .

آیات الهی ج ۲ ص ۱۰۰

۴- منتخبات بیانات حضرت بهاء الله

به علما از قول بها بگو ما بزعم شما مقصّریم ، از نقطه اولی روح ماسواه فداه چه تقصیری ظاهر که هدف رصاصش نمودید . نقطه اولی مقصّر ، از خاتم النبیین روح العالمین له الفدا چه تقصیری باهر که بر قتلش مجلس شوری ترتیب دادید . خاتم النبیین مقصّر ، از حضرت مسیح چه تقصیر و افترا هویدا که صلیبش زدید . حضرت مسیح بزعم باطل شما کاذب ، از حضرت کلیم چه کذبی و افترائی آشکار که بر کذبش گواهی دادید . حضرت کلیم بزعم باطل شما کاذب و مقصّر از حضرت خلیل چه تقصیری هویدا که در آتشش انداختید . اگر بگوئید ما آن نفوس نیستیم ، می گوئیم اقوال شما همان اقوال و افعال شما همان افعال .

آیات الهی ج ۱ ص ۳۴۰

در ظهور اولم بکلمه ثانی از اسمم بر کلّ ممکنات تجلی فرمودم ، بشأنی که احدی را مجال اعراض و اعتراض نبوده . و جمیع عباد را برضوان قدس بی زوالم دعوت فرمودم و بکوثر قدس لایزال خواندم . مشاهده شد که چه مقدار ظلم و بغی از اصحاب ضلال ظاهر بشأنی که لن یحصیه الا الله . تا آنکه بالاخره جسد منیر مرا در هوا آویختند و برصاص غلّ و بغضاء مجروح ساختند ، تا آنکه روحم برفیق اعلی راجع شد و بقمیص ابهی ناظر و احدی تفکر نمود که بچه جهت این ضرّ را از عباد خود قبول فرمودم ، چه که اگر تفکر می نمودند در ظهور ثانیم باسمى از اسمایم از جمالم محتجب نمی ماندند .

آیات الهی ج ۱ ص ۲۲۲

و اینکه امر شده ذکر سرّ از برای آن است که مراقب بذکرالله باشی که قلب تو همیشه حَ یّ وان باشد که از محبوب خود محتجب نمائی نه اینکه به لسان ذکر بخوانی و قلب تو متوجّه نباشد بذروه قدس و محل انس ، لعلّ اگر واقع شوی در یوم قیامت ، مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مشرق شود فی الحین تعاکس بهم رساند زیرا اوست مبدء هر خیر و به او راجع می شود کلّ امر"...

منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی ص ۶۵

"بدان که تطهیر در بیان اقرب قربات و افضل طاعات بوده و هست مثلاً سمع خود را طاهر کن از اینکه ذکر دون الله شنوی و عین خود را که نبینی و فؤاد خود را که شاهد نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی و ید خود را که ننویسی و علم خود را که احاطه ندهی و قلب خود را که بر او خطور ندهی و همچنین کل شئون خود را تا آنکه در صرف جنّت حبّ پرورش کنی لعلّ درک کنی من یظهره الله را"...

منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی ص ۶۸

۶- بیان حضرت بهاء الله در خصوص اصحاب حضرت اعلی

حضرت بهاء الله در بیان احوال و تأثیر اعمال شهیدان و دلاورانی که بر اثر قوه قدسیّه حضرت اعلی بنحوی معجز آسا تقلیب گشته میفرماید:

" آیا اگر این اصحاب مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود ... و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حقّ نماید ... آیا هرگز در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد ... گویا صبر در عالم کون از اصطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت " .

دور بهائی ص ۴۶

۷-واقعه قلعه شیخ طبرسی

جناب ملاحسین بشروه ای با ۲۰۲ نفر از اصحابشان به امر حضرت باب با علمهای سیاه از خراسان عازم مازندران شدند ... آن حضرت در ۱۲ اکتبر ۱۸۴۸ به حومه مقبره احمدابن علی ابن ابیطالب طبرستانی یا شیخ طبرسی که از اعظم علماء ومحدثین اسلامی بوده و مقبره اش در ده کیلومتری بارفروش(بابل) می باشد، میرسند.و بالاجبار برای دفاع وحفظ برج و باروئی می سازندو بعد حضرت بهاء الله از قلعه بازدید می فرمایندو سپس جناب قدوس را از حبس آمل به قلعه می آورند و تعدادشان به ۳۱۳ بالغ میگردد که این تعداد همانست که در

حدیث می فرماید اصحاب قائم باید به تعداد اصحاب رسول الله در غزوه بدر کبری باشند که آنها هم ۳۱۳ نفر بودند... و همه می دانند که اصحاب چگونه به مدت هفت ماه با شهادتی حیرت انگیز از خود دفاع کردند و چندین هزار لشکر دولتی را که توپ و تجهیزات سنگین نظامی هم داشتند مکرر شکست دادند و در یکی از بزرگترین حملات دفاعیه حضرت ملا حسین شهید گشتند و قوای دولتی به کلی منهزم گردید تا بالاخره فرمانده قوا مهدیقلی میرزا که عموی ناصرالدینشاه بود قرآن را مَهر کرد و قسم خورد که به اصحاب صدمه ای نمیزند ولی برخلاف سوگندش بر سر سفره با شمشیرهای آخته حمله کردند و اصحاب را شهید نمودند و جناب قدوس را به بابل بردند و در آنجا به به فتوای سعیدالعلماء در سبزه میدان حضرتشان را قطعه قطعه کردند و آنقدر زجر دادند که نبیل می نویسد که قلم از شرحش عاجز است و حضرت بهاء الله می فرمایند که احدی در موقع شهادت آنهمه رنج نکشید حتی حضرت مسیح.

گفتاری در باب ظهور اعلی (دکتر ریاض قدیمی) ص ۱۵

۸- شرح فداکاری و شجاعت اصحاب در قلعه طبرسی از زبان دشمنان

عباسقلی خان لاریجانی یکی از سرداران طبرسی که جناب ملاحسین را با گلوله شهید نمود در طهران دو سال بعد از واقعه در مجلسی در حضور شاهزاده احمد میرزا حکایاتی از واقعه قلعه طبرسی تعریف می کند... از جمله می گوید: ای شاهزاده والاتبار من چه گویم و طریق بیان چگونه پویم که داستانی به غایت ژرف و شگرف است. آنانکه واقعه کربلا و شهادت امام شهید را شنیده و آن منظره رقت خیز و معاملات و حالات سید مظلومان را با گروه اشقیاء طالبند که به رأی العین ببینند، بایستی در قلعه طبرسی باشند تا عین آن منظره را مشاهده نمایند بلکه احوال و... طبرسی به درجه ای بود که حوادث نینوا را فراموش ساخت چه که ملاحسین بشرویه و احبابش مانند سید الشهداء و اصحابش حاضر و مهبای فدا شدند و من و سپاهم با تیغ و تفنگ مهبای محاربه و جنگ ایشان بودیم... نمیدانم جماعت بایه چه دیده و چه فهمیده اند که به نوع مسابقت با شادمانی و عشرت به میدان قتال می شتافتند و سر موئی خوف و بیم نداشتند... با وجود گرسنگی و فقدان مأکول و مشروب و عدم آسایش که ایشان را به غایت ضعف و ناتوانی رساند گویا هنگام محاربه روح و توانائی جدید در قوالبشان دمیده میگشت و به درجه ای جرأت و جسارت می یافتند که عقول اولی الالباب از درک آن عاجز است.

گفتاری در باب ظهور اعلی (دکتر ریاض قدیمی) ص ۴۱

بر خلاف آنچه در ظهورات سابقه ملاحظه می شود که بعضی از مؤمنین اولیه چانه میزدند، برخی ایراد می گرفتند جمعی باور نمیکردند، گروهی اطاعت نمی نمودند، در این ظهور اعلی اثر آثار مبارکه به قدری بوده است که ملاحظه می فرمائید تفسیر سوره یوسف ملاحسین را مبهوت و مؤمن ساخت. تفسیر سوره کوثر وحید را مدهوش نمود که گلاب به صورتش زدند و حالش آوردند. چند آیه از تفسیر احسن القصص حضرت حجّت را مؤمن و موقن ساخت و با سه هزار نفر به میدان فدا فرستاد. یک لوح میرزا اسدالله خوبی حضرت دین را چنان مجذوب و مفتون ساخت که پیاده به قلعه چهریق فرستاد. رساله نبوت خاصه منوچهرخان معتمدالدوله را منقلب و منجذب کرد و خصائل سبعة ملاصادق مقدس خراسانی را در آن محیط و مکان بر محل اذان فرستاد که اذان جدید را با بانگ بلند تلاوت کند... و به طریزی که در تواریخ دوست و دشمن مندرج است هزاران نفر آنطور عاشقانه در میدان فدا و شهادت جانفشانی کنند.

گفتاری در باب ظهور اعلی (دکتر ریاض قدیمی) ص ۳۸

۹- بشارت به قرب ظهور موعود

حضرت اعلی در احیان سجن ماکو و چهریق احیانی که از لحاظ طلوع مواهب و تأییدات الهیه و نزول آیات و بینات رحمانیه در اعلی ذروه جمال و کمال و از نظر شدائد و مصائب از تلخ ترین و مظلم ترین دقایق حیات مبارک بشمار میرفت چون ایام شهادت خویش را نزدیک یافت اهل بیان را به قرب ظهور موعود بشارت داد و به اشراق شمس معبود دلالت فرمود و با توجه به دو مقصد قویم و دو رسالت عظیم خود یعنی ابلاغ پیام مستقلّ الهی از یک طرف و تبشیر ظهوری اعظم و اجلّ از ظهور خویش، از طرف دیگر به تدوین احکام و تشریح حدود و نزول ادعیه و اذکار و صدور رسالات و خطابات که چون سیل از قلم مبارکش منهمر میشد قناعت ننمود بلکه میثاق کلیّ الهی را که بموجب نصوص مقدّسه از اول لا اول بوسیله انبیاء و سفراء الهی از من علی الارض اخذ گردیده با عهد و پیمان اخصّ خویش تکمیل نمود و قلوب و افکار را به قیام نفس مقدسی که ظهورش را اعلی ثمره شجره بیان توصیف می نمود متوجه ساخت... حضرت باب بر خلاف انبیای سلف که عهد و میثاقشان پیوسته تلو رموز و اشارات مذکور و ضمن تلویحات و کنایات مستور بود بشارت ظهور بعد را با مضامین روشن و صریح بیان فرمودند و نیز مابین آنچه حضرت بهالله معمول و عهد و میثاق خود را در کتاب مخصوص مرقوم و بنام "کتاب عهدی" باقی گذاردند حضرت باب این وعود و اشارات را در سراسر کتاب بیان فارسی که مخزن احکام و اوامر دور بیان است در موارد لاتحصی و تحت الفاظ و عبارات شتی ذکر فرمودند و این آثار و بشارات جز در موارد معینه که متعمداً در پرده حجاب ملفوف است اکثر روشن و کامل و صریح و قاطع است .

هوالبهی

ای فرع جلیل سدرهء مقدّسهء مبارکه جمال قدم و اسم اعظم روحی لاجبّانه الفدا در وقتی که در حیفا تشریف داشتند موقعی را در جبل کرمل به کزّات و مّرات تعریف فرمودند که آن محلّ بسیار با صفا و لطافت و نضارت و نظارت است و امر فرمودند که آن محلّ را به هر قسم است بگیرند بسیار بسیار میل مبارک به گرفتن آن محلّ بود . چهار سال پیش به هر وسیله بود آن محلّ گرفته شد و جزئی ترتیبی داده شد و مهیا گشت . پس سفارش مخصوص به رنگون داده شد و مکاتیب متعدّده مرقوم گشت و نقشهء صندوقی از رخام آن صفحات که در جمیع جهات معروف است کشیده شد و ارسال گشت و به مشقّت زیاد یک پارچه منبّت اتمام شد و بوسائط چندی حمل به اینجا گشت و البتّه در بین راه در ورود به بعضی از شهرها چه شد مسموع آن جناب گشته خلاصه با صندوقی از بهترین خشب هندوستان چندی پیش وارد گشت . و یک سال قبل از اینجا جناب آقا میرزا اسد الله را مخصوص فرستادیم تا آن که با تخت روان جسد مطهّر و هیکل مقدّس و عرش عظیم روحی لثربته الفدا را از ایران با کمال توقیر و خضوع و خشوع و احترام با چند نفر احباب حمل نموده وارد ارض مقدّس نمودند . حال در جبل کرمل مشغول بنیاد مقام مقدّس هستیم و انشاء الله شما را نیز میخواستیم تا با ما در سنگ و گل کشی در آن مقام مقدّس مبارک شریک و سهیم گردی و اقتباس فیوضات غیر متناهیه نمائی و به این شرف اعظم موفق گردی و هذه بشاره لا تقابلها سلطنة الملك و السموات . فی الحقیقه چنان سرور و جوری دست داده که وصف نتوانم زیرا آن عرش مقدّس بسیار مورد اهانت اهل ظلمت شده بود الحمد لله به عون و عنایت جمال قدم چنین اسباب فراهم آمد که در نهایت عزّت جمیع اسباب مهیا گشت که محلّ حیرت کلّ خواهد شد ... ع . ع

منتخبات مکاتیب ج ۴ ص ۶۷

۱۳- تنها راه خاموش کردن این نور قتل باب است

صدراعظم متفکر و پریشان در میان تالار قدم می زد و نامه را در میان انگشتانش می فشرد . نامه داستان نی ریز را برای صدراعظم تعریف میکرد شکست و شکست و شکست . بابی ها این بار هم مثل قلعه شیخ طبرسی و مثل همه جای دیگر تا آخرین قطره خون جنگیده بودند نامه خبر از شکست قلعه میداد بابی ها را قتل عام کرده بودند .

صدراعظم فریاد می کشید "هنوز تمام نشده بزودی آنها را در جای دیگر خواهیم دید تا باب زنده است پیروانش با همین قدرت خواهند جنگید . تا باب زنده است این آتش در دل پیروانش زبانه خواهد کشید و از ما کاری ساخته نیست . تنها راه کشتن سید علی محمد باب است " .

باب در دورترین نقطه ایران در چهریق در آن قلعه متروک زندانی بود. کدام کبوتر قاصد تیزبال آیا پیام او را به پیروانش می رسانید . کدام نسیمی آیا صدای او را به نی ریز می برد و به وحید و یارانش قدرت می بخشید .

آتش محبت پیروان باب همه ایران را در خود گرفته بود . هر روز دهها نفر از بایی ها با شدیدترین شکنجه ها کشته می شدند و هنوز خون آنها برزمین خشک نشده کسان دیگری به جای آنها می روئید و به این ترتیب روز به روز به تعداد فدائیان باب افزوده می شد . کسانیکه باب را محل جلوه نور خداوند می دانستند نوری که دل آنها را روشن می کرد و جسمشان را به آتش می کشید . صدراعظم گفته بود تنها راه خاموش کردن این نور قتل باب است.

وقتی سربازها از پیچ و تاب جاده گذشتند و دروازه قلعه چهریق به روی پاشنه چرخید قلعه ساکت و غم زده مدتها بود که انتظار آنها را می کشید و حضرت اعلی آماده حرکت بودند . این مسافرت آخرین مسافرت بود . حضرت اعلی مدتها قبل الواح و نوشتجات خودشان را جمع آوری فرموده و به ملا باقر سپرده بودند . ملا باقر از حروف حی بود . به این ترتیب پیروان حضرت اعلی فهمیده بودند که بزودی اتفاق مهمی خواهد افتاد . چهریق با حضرت اعلی خداحافظی می کرد از آن پس قلعه متروک دیگر صدای مناجات حضرت اعلی را نمی شنید و کسانیکه با پاهای ورم کرده و خونین به آرزوی زیارت مولایشان از کوه بالا می آمدند قلعه را مرده و بی روح می یافتند . همه جا سکوت بود و سکوت . زائران خسته به سنگهایی که پای محبوبشان بر آنها گذشته بود بوسه می زدند و پایین می آمدند در آن پایین میدان جانبازی انتظارشان را می کشید.»

۱۴- مناجات انیس به چهریق رسیده بود

محمد علی زنوزی (انیس) در تبریز به انتظار مولایش روز شماری می کرد . در تبریز بود که انیس ندای حضرت باب را شنید و آثار مبارک ، روح در جسمش دمید از آن پس دیگر راحت نیافت چهریق او را به طرف خود می کشید . آرزوی ملاقات محبوبش را داشت باید به چهریق می رفت و سرش را بر آستان حضرت اعلی می گذاشت و بر نمی داشت تا جانبازی او را قبول می فرمودند . آماده مسافرت به چهریق شد اما ناپدریش سید علی زنوزی که یکی از علمای تبریز بود وقتی از قصد او اطلاع یافت او را در منزل زندانی کرد فکر کرده بودند که او دیوانه است ولی او تنها کسی بود که دانسته بود دنیا دیگر چنان روزی را نخواهد دید و دیگر هرگز کسی چنین فرصت گرانبهائی را نخواهد یافت . چه زمانی آیا دیگر کسی خواهد توانست خود را به پای حضرت اعلی بیندازد چه کسانی دیگر آن صورت ملکوتی را خواهند دید و آن صدای آسمانی را خواهند شنید . روزها می گذشت و انیس غم زده و بیمار بدنبال راهی می گشت تا اینکه یک روز او را آرام یافتند دیگر بی تابی نمی کرد و بیش از اندازه خوشحال بود . خدا را شکر کردند که او دست از دیوانگی برداشته است بگمان آنها حالا دیگر به کار و زندگی می پرداخت راه پدرش را پیش می گرفت و کسی چه می دانست شاید مجتهد بزرگی می شد و به مقامات مهمی می رسید ولی خوشحالی انیس از اینها نبود . شبی که از شدت یاس و اندوه ساعتها گریسته بود به مناجات نشست و آرزوی

همیشگی را تکرار کرد "ای خدای من عجز و زاری و بیقراری مرا ببین و بر بیچارگی و افتادگیم ترحمی فرما خدایا این تاریکی که بر قلبم سایه انداخته است به نور شادی تبدیل فرما"

آن شب شدت غم و اندوه او را از پای درآورد و مدهوش بر زمین افتاد در عالم رویا صدای ملکوتی محبوبش را شنید که او را ندا می فرمود و حضرت اعلی را زیارت کرد به او تبسم فرمودند . خود را به پای ایشان انداخت و سر به سجده نهاد . دستش را گرفته بلند نموده فرمودند "خوش باش و شادی کن بزودی در این شهر و در انظار مردم مرا به دار می آویزند من تو را برای مصاحبت خودم در این امر انتخاب نمودم . با من جام شهادت خواهی نوشید این امر حتمی است" . انیس سراسیمه بهوش آمد و خود را در دریای شادی یافت مناجات او به چهریق رسیده بود

به قلم جناب فریرز صهباء

۱۵-شعر

مناجات و نیاز به درگاه الهی

خداوندا به عرش بارگاہت ترا سوگند بر کرسی جاہت

قسم بر آفتاب اسم اعظم بهالہ، سلطان دو عالم

قسم بر سینه ای کز تیر جانکاه شہادت داد بر من یظہرہ اللہ

به خون رب اعلائی کہ بر خاک چکید و خاک شد مرآت افلاک

قسم بر بانگ یا سبوح قدّوس به اشک زائران آستان بوس

به سوز سینه عشاق جانباز به فریاد شہیدان سرافراز

به جانبازی کہ ہنگام عبادت کند از دل تمنای شہادت

بگیر احباب خود را در پناہت ترا سوگند بر احسان و جاہت

کہ ما در این جہان جز تو پناہی نداریم و تو خود بر این گواہی

مُحِبّان را خدایا جز تو کس نیست بجز تو در جہان فریادرس نیست

ابیاتی گزیده از کتاب گلزار عشق ص ۴ بہاء الدین محمد عبدی

در تبریز بلا انگیز قیامتی بر پاست. خلقی بر بام و منتظرند تا شاهد واقعه هائله ای گردند که تواریخ آینده آنرا به نام شهادت قائم موعود ثبت و ضبط خواهد کرد. قبل از آنکه ببینیم این خلق منتظر چه ها دیدند و ناظر چه وقایعی گشتند یک شب به عقب بر می گردیم از یکی از حجرات محقر سربازخانه تبریز این زمزمه به گوش می رسد:

"شکی نیست که فردا مرا قتل خواهند نمود. اگر به دست شماها باشد بهتر است و گوارا تر. یکی از شماها

برخیزد و با شال کمر مرا مصلوب سازد". دعوت به قتل تکلیف مشکلی است علی الخصوص که از جانب محبوب عزیزی به عاشقان جان سوخته ای باشد. آنان که در وادی عشق قدم گذاشته اند و در شهرستان جان گشته اند، همه وقت شنیده اند که: "عاشقان کشتگان معشوقند" ولی آن شب در میان آن جمع دلداده چه رفته بود که محبوبی از شیفتگان خویش قتل خویش طلب می کرد و محبوب اعلی در گوشه زندان آن شب از چهار نفر عاشقان باوفایش چنین خواست. شما اگر بودید چه می کردید؟ آن چهار نفر نیز همه منصعق و مبهوت سر به زیربنشستند و به زاری گریستند کسی را جرأت حرکت و یارای تکلم نبود. لیکن ناگهان حضرت انیس که سرحلقه شیدائیان طلعت اعلی بود برخاست و شال کمر را بگشود و گفت من حاضریم که آنچه اراده تو تعلق گیرد عامل گردم زیرا که:

"عاشقان را بر سر خود حکم نیست آنچه فرمان تو باشد آن کنند"

دیگران از این شجاعت انیس که از نهایت خلوص و انقطاع او حکایت می کرد یکه خوردند و او را منع نمودند که چگونه رضایت به این جسارت دهی آن دلداده با وفا جواب ملامتگران را به زبان حال چنین گفت:

"سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هر چه بر سر ما می رود اراده اوست"

آری براستی محروم بودن از انوار جمالش برای ما بسی صعب و دشوار بلکه تحمل ناپذیر است ولی چه کنم که او اراده فرموده

"میل من سوی وصال و قصد او سوی فراق ترک کام خود گرفتم تا برآید کام دوست"

محبوب اعلی که این فداکاری و روح اطاعت را در محمد علی زنوزی مشاهده فرمودند و میزان عشق و محبتش را بسنجیدند با تبسمی دلربا فرمودند که "این جوان فردا انیس من خواهد بود و جان خود را مردانه در راه من نثار خواهد نمود".

فردا قبل از طلوع آفتاب در وقتی که افق گلگون مشرق از روزی خونین حکایت می کرد. فراشباشی از جانب میرزا حسن خان برادر "اتابک سفاک و بی باک" به در حجره سربازخانه آمد تا طلعت اعلی به سه نفر از همراهان وصایت فرمودند که حضرتش را انکار نمایند تا اموری را که احدی بر آن مطلع نیست بین خلق اظهار کنند. ولیکن انیس را که به نغمه "یا سیدی انی احب ان اکون معک فی الرفیق الاعلی و الافق الابهی" دمساز بود و مراتب عشق و عبودیت خویش را اثبات کرده بود اجازه فرمودند که به محبت و عبودیت بی نظیرش اقرار کند و در بلا یای حضرتش شریک و سهیم باشد و به وی فرمودند مطمئن باش که با ما خواهی بود و از آن جامی که فردا به من می نوشاند، خواهی نوشید.

"من نمی گویم سمندر باش یا پروانه باش چون به فکر سوختن افتاده ای مردانه باش"

باری وقتی فراشباشی بیامد که حضرت رب اعلی با سید حسین کاتب مشغول نجوی بودند. و بیاناتی می فرمودند فراشباشی دست سید حسین را بگرفت و او را به سوئی کشید و گفت امروز روز نزول بلاست نه هنگام نجوی. طلعت اعلی با هیمنه و جلال و اطمینان و وقار فرمودند که تا من سخنانی را که با او داشتم تمام نکنم، هیچ قوه ای در روی زمین قادر نیست ادنی آسیبی به من وارد آرد و مرا از اراده

غالبه ام باز دارد فراشباشی از این بیان مندهش شد و جوابی نتوانست داد اما بالاخره دست به کار شد اول آن چهار نفر را یک یک پیش مجتهدین تبریز برد تا هر کس را که اقرار کند حکم قتل دهند همه انکار کردند مگر انیس که علنا عشق و ایمان خویش را به زبان آورد مردم را بر جوانی او دل بسوخت و هر کس سعی می کرد که بر زبان او کلمه ای گذارد که از آن رائحه ترک ایمان استشمام گردد و سبب استخلاص او شود و می گفتند سب و لعن لازم نیست فقط بگوی که من از این طائفه نیستم و عشق خود را پنهان کن و جان خویش برهان او گفت:

"آخر به چه گویم هست از خود خبرم چون نیست وزبهر چه گویم نیست با وی نظرم چون هست"

و مرتبا فریاد می زد که "دین من انحضرت است و ایمان من اوست و کوثر و جنت من اوست".

"آنچه او ریخت به پیمانہ ما نوشیدیم اگر از خمر بهشت است وگراز بادۀ مست"

ملا محمد ممقانی که او را چنین شیفته و شیدائی یافت بگفت که این سخنان علامت جنون توست "ولیس علی المجنون حرج" جواب داد که "ای آخوند تو دیوانه ای که حکم به قتل قائم آل محمد می دهی من عاقلم که در راهش جان نثار می کنم و دین را به دنیا نمی فروشم" پس از این گفت و شنود حکم قتل او را بدادند و او را به نهایت آرزوی دل و جانش برساندند

شرح شهادت: قسمت دوم

پس از او نوبت حضرت رب اعلی بود. ایشان رایک به یک نزد مجتهدین بزرگ شهر چون ملا محمد ممقانی میرزا باقر و ملا مرتضی قلی بردند. و آنان حتی حاضر به مقابله و مکالمه با حضرت نقطه اولی ارواحنا لمظلومیتہ الفدانگشتند و حکم قتلی را که از قبل آماده کرده بودند به دست فراشباشی دادند مقدمات همه فراهم بود تیپ سام خان ارمنی در میدان حاضر حکم قتل از سه تن از پیشوایان دیانت موجود و فرمان حکومت صادر این همه برای آن بود که قائم موعود را شهید کنند و لعنت جاوید بر گردن خویش نهند. بقیه این داستان را همه کس می داند الحاح سامخان نزد حضرت اعلی که وسیله طوری فراهم آید که او مباشر قتل ایشان نگردد. اصرار انیس در اینکه سرش در سینه مبارک باشد تا هدف بلا یای محبوبش گردد. شلیک هفتصد سرباز، تاریکی روز از دود گلوله ها، به سلامت جستن انیس و غایب شدن حضرت اعلی از دیده ها... مطالبی است که بر سر زبانهاست. همینقدر به اختصار می گوئیم که چون دود گلوله ها به مانند دل آن خلق غافل تیره و سیاه بود فرونشست و فراشباشی حضرت اعلی را در میانه ندید و انیس را به سلامت یافت به جستجو پرداخت تا آنکه بالاخره حضرت رب اعلی رادر همان حجره که قبلا محبوس بودند دید که مطمئن و آرام به همان حال قبل با سید حسین کاتب که هنوز گرفتار بود به نجوی و اظهار بیانات مشغولند. چون نظر مبارک به فراشباشی افتاد فرمودند: "من صحبت خود را تمام نمودم حال هر چه می خواهید بکنید که به مقصود خواهید رسید" در اینجا فراش باشی حالش دگرگون شد و عازم خانه خود گردید. سامخان نیز طبل رحیل

بکوفت و از میدان خارج شد و بگفت که اگر بندم از بند بگسلند مباشرت به چنین عملی نخواهم کرد زیرا من وظیفه خود را انجام دادم دیگر خود دانید. آقا جان بیک خمسه ای که سرتیپ فوج خمسه بود قدم پیش گذارد و بگفت "اینکار را من می کنم و این ثواب را من می برم

عاقبت این ثواب را که اشد عقاب در بر داشت او برد و پس از آنکه دود گلوله ها فرو نشست برعکس مرتبه اول جسد مطهر حضرت اعلی و فدائی درگاه کبریاء جناب انیس مشبک و خون آلود چون شهد و شکر در هم آمیخت و جسم و روح آن حیب و محبوب الی الابد به یکدیگر اتصال یفت. هیکل نازنین طلعت اعلی و انیس نازنین را پس از آنکه از مصائب و آلام این جهان خلاص نمودند و ارواح آزادشان را به اعلی غرف جنان پرواز دادند اجساد مطهرشان را در کنار خندق شهر بینداختند و چند تن محافظ بر آن گماشتند تا از دستبرد مردم مصون باشد. در این حال از آن موضع پرملال صورتی کشیده و از جسد ممزوج آن حیب و محبوب پرده ای ترسیم کرده در حالی که هیچ گلوله به پیشانی مبارک اصابت نموده و رخساره زیبا و لبهای مبارک نیز از آسیب گلوله محفوظ مانده و آثار تبسم لطیفی هنوز از در بشرة مبارک آشکار بود بازوها و سر میرزا محمد علی زنوزی نیز واضح و مشهود و مانند ان بود که محبوب خود را تنگ در آغوش گرفته و خود را سپر بلای حضرت مقصود ساخته

۱۹- شهادت حضرت رب اعلی سرآغاز خاموشی و فراموشی دعوت او نبود

هفده سال از شهادت گذشته بود که نخستین دائرةالمعارف فرانسوی قرن نوزدهم صفحاتی را با لحن تحسین و تکریم به زندگی آن حضرت و آثار و تعالیشان اختصاص داد و در همان قرن شاعران و نویسندگانی از جهان غرب و روسیه از داستان جانبازی آن حضرت منقلب و مجذوب شدند و نمایشنامه ای معروف درباره این درام بزرگ در روسیه و فرانسه بر روی صحنه تأثر جلوه گری کرد. بیش از چند دهه از صدور توقیعات حضرتش نگذشته بود که محققى اروپایی چون نیکلا به ترجمه بخشی از آنها، از جمله کتاب بیان، دست گشود و کتابی نیز در شرح زندگی و شهادت آن حضرت تألیف نمود. دانشمندی دیگر- ادوارد برون - به جستجوی آثار و آشنایی با تعالیم آن حضرت و شناسایی با جامعه بای برآمد و بخشی از نظر او در مورد حضرت باب را عالی جناب چین Rev. T.K. CHEYNE در سال ۱۹۱۴ در کتاب آشتی نژادها و ادیان چنین منعکس ساخت: "چه کسی می تواند مجذوب شخصیت حضرت باب نشود؟ زندگی پرانده و رنج کشیده او، رفتار پر خلوص و جوانی او، شجاعت و صبر و شکیبائی او در برابر همه شداوند، از خودگذشتگی کامل و مطلق او، آرزوی صمیمی او به اصلاح امور عالم چنان که از خلال کتاب بیان می توان ملاحظه کرد، و از همه بالاتر، شهادت اندوهبار و حزن انگیز او، همه و همه همدلی و همدردی را نسبت به این پیامبر جوان شیراز برمی انگیزد." نیکلای فرانسوی که قبلاً ذکرش رفت، در کتاب خود تحت عنوان سید علی محمد معروف به باب، می نویسد: "حضرت باب نیاز به اصلاحی عمیق را در اخلاقیات عمومی احساس نموده، خود را برای بشر فدا کرد. برای عالم بشر بود که جسم و روح خود را پیشکش نمود، برای بشریت بود که همه محرومیت ها، مقابله ها، دشنام ها، شکنجه ها و نهایتاً شهادت را پذیرفت." ...سرعت اشتهار نام حضرت باب و اعتلاء امر او چنان حیرت آور بود که پرفسور دامستر James Damesteter نوشت (۱۹۲۵): "آئین باب که ظرف کمتر از پنج سال توانست از یک سوی خاک ایران تا آن سوی دیگر انتشار پیدا کند،

آئینی که در سال ۱۸۵۲ غرقه در خون شهداء گردید، به آرامی و در سکوت ترقی و توسعه پیدا کرده و می کند و اگر روزی باید ایران تجدید حیات معنوی حاصل نماید بی گمان از طریق این آئین نوین خواهد بود. اگر شهادت حضرت باب نبود، چه بسا کسان که در طلب نام و نشان و امتیاز و افتخار به امر آن حضرت می گزیدند و در "تجدد" که روح تعالیم بایی است تمایز می جستند. این شهادت سدی شد که فقط نخبگان معنوی به موهبت ایمان دست یابند و آنها که "خیال نثار جان و تن" داشتند به شرف ایمان فائز شوند. اگر شهادت آن حضرت نبود، شالوده نظم جهان آرای حضرت بهالله که بی گمان مستلزم فداکاری نسل های بیایی است در زمانی چنین کوتاه این همه قدرت و قوت حاصل نمی کرد که کمتر از یک قرن و نیم، جامعه بهائی را به ابعاد کره زمین گسترش دهد.

پیام بهائی شماره ۳۳۲ ص ۸

۲۰- زیارتنامه

الَّتِنَاءُ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْأَعْلَى وَالْبَهَاءِ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْأَبْهَى، عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبْرِيَاءِ وَسُلْطَانَ الْبَقَاءِ وَمَلِيكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، أَشْهَدُ أَنَّ بِكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ وَاقْتِدَارُهُ وَعَظَمَةُ اللَّهِ وَكِبْرِيَاؤُهُ، وَبِكَ أَشْرَقَتْ شُمُوسُ الْقَدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَطَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنِ أَفْقِ الْبَدَاءِ، وَأَشْهَدُ أَنَّ بِحَرَكَتِكَ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَالْتُونِ وَبَرَزَ سِرُّ اللَّهِ الْمَكُونِ، وَبُدِنَتْ الْمُمَكِّنَاتُ وَبُعِثَتِ الظُّهُورَاتُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَبِوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهِ الْمَقْصُودِ وَبِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ فُصِّلَ بَيْنَ الْمُمَكِّنَاتِ وَصَعَدَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى الذَّرْوَةِ الْعُلْيَا وَالْمُشْرِكُونَ إِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى، وَأَشْهَدُ بِأَنَّ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ، وَمَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءِ اللَّهِ، فَطُوبَى لِمَنْ آمَنَ بِكَ وَبِآيَاتِكَ وَخَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَشُرَّفَ بِلِقَائِكَ وَبَلَغَ بِرِضَائِكَ وَطَافَ فِي حَوْلِكَ وَحَضَرَ تَلْقَاءَ عَرْشِكَ، فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَأَنْكَرَكَ وَكَفَرَ بِآيَاتِكَ وَجَاحَدَ بِسُلْطَانِكَ وَحَارَبَ بِنَفْسِكَ وَاسْتَكْبَرَ لَدَى وَجْهِكَ وَجَادَلَ بِبُرْهَانِكَ وَفَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَاقْتِدَارِكَ وَكَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِي الْأَوْحِ الْقُدْسِ مِنْ إصْبَعِ الْأَمْرِ مَكْتُوبًا، فَيَا إِلَهِي وَمَحْبُوبِي فَأَرْسَلْ إِلَيَّ عَنْ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَعِنَايَتِكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ الطَّافِكِ لِتَجِدْبِنِي عَنْ نَفْسِي وَعَنِ الدُّنْيَا إِلَى سَطْرِ قُرْبِكَ وَلِقَائِكَ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَإِنَّكَ كُنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا، عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللَّهِ تَنَاءِ اللَّهِ وَذِكْرُهُ وَبِهَاءِ اللَّهِ وَتَوْرَهُ أَشْهَدُ بِأَنَّ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ مَظْلُومًا شَبَهَكَ كُنْتُ فِي أَيَّامِكَ فِي عَمَرَاتِ الْبَلَايَا مَرَّةً كُنْتُ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ وَمَرَّةً كُنْتُ تَحْتَ سُيُوفِ الْأَعْدَاءِ وَمَعَ كُلِّ ذَلِكَ أَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا أَمَرْتَ مِنْ لَدُنِّ عَلِيمِ حَكِيمٍ. رُوحِي لِضُرِّكَ الْفِدَاءِ وَنَفْسِي لِجَلَالِكَ الْفِدَاءِ أَسْأَلُ اللَّهَ بِكَ وَبِالَّذِينَ اسْتَضَاءَتْ وَجُوهُهُمْ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِكَ وَاتَّبَعُوا مَا أَمَرُوا بِهِ حُبًّا لِنَفْسِكَ أَنْ يَكْشِفَ السُّبْحَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ خَلْقِكَ وَيَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالِ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ، صَلَّى اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى السُّدْرَةِ وَأَوْرَاقِهَا وَأَعْصَانِهَا وَأَفْئَانِهَا وَأُصُولِهَا وَفُرُوعِهَا بِدَوَامِ أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَصِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ احْفَظْهَا مِنْ سَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَجُودِ الظَّالِمِينَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ، صَلَّى اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَإِمَائِكَ الْفَائِزَاتِ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَفُورُ الْكَرِيمُ.

هو الله

يا رَبِّنا الأَعلى نَسألك بِحَقِّ دَمِكَ المَرشُوشِ عَلى التُّرابِ بِأَنَّ تُجِبا دُعاءنا وَتَحفظَنا في صَوْنِ حِمايتِكَ وَكِلاءِ تِكَ وَتُمطرَ عَلَينا سَحابَ جُودِكَ وَإِحسانِكَ وَتُؤيِّدنا وَتُوفِّقنا عَلى السُّلُوكِ في سَبيلِكَ وَالتَّمسُّكِ بِحَبْلِ وِلائِكَ وَإِثباتِ حُجَّتِكَ وَائْتِشارِ آثارِكَ وَدَفْعِ سَرِّ أَعْدائِكَ وَالتَّحَلُّقِ بِأَخلاقِكَ وَإِعلانِ أمرِ مَحَبُوبِكَ الأَبهى الَّذي فَديتَ نَفْسَكَ في سَبيلِهِ وَما تَمَنَّيتَ إِلاَّ القَتْلَ في مَحَبَّتِهِ، أَغِثنا يا مَحَبُوبنا الأَعلى وَاشدِّدْ أُرُورنا وَثَبِّتْ أَقْدامنا وَاعْفِرْ لَنا ذُنُوبنا وَكفِّرْ عَنّا سَيِّئاتِنا، وَأَطلِقِ أَلْسِنَتنا بِمَحامِدِكَ وَنُعوتِكَ، وَكَلِّ أَعْمالنا وَمَجهُوداتنا بِإِكْليلِ قَبولِكَ وَرِضايِكَ وَاجعَلْ خاتِمَةَ حِياتنا ما قَدَرْتَهُ لِلْمُخْلِصينَ مِنْ بَرِيَّتِكَ وَأَجِرنا في جِوارِ رَحْمَتِكَ وَأَدْخِلنا في فِئاءِ أنوارِ قُربِكَ وَاحشُرنا مَعَ المُقَرَّبينَ مِنْ أَحَبَّتِكَ وَقَدِّرْ لَنا الوُفُودَ عَلَينِكَ وَرَنِّحنا بِصَهْبائِ لِقائِكَ وَأَخْلِدنا في حَدائِقِ قُدسِكَ وَارزُقنا كُلَّ خَيرٍ قَدَرْتَهُ في مَلَكُوتِكَ يا مُغيثَ العالَمينَ.

۲۲-شعر

دلا رواست خون شوی به رنگ لاله زارها
 ز دیده ها روان کنی ز گریه جویبارها
 به سوگ آن شکر دهان سزاست نعره ها زدن
 گریستن گریستن چونان که سوگوارها
 همان کسان بسوخت جان شان ز داغ انتظار
 کشند آنکه آمده ز بعد انتظارها
 دریغ و درد و آه سرد ازین گروه محتجب
 به غیب عاشق اند و دشمنان آشکارها
 ز هجر شکوه ها کنند و گر نگار در رسد
 به جای گل به مقدمش نهند تیربارها

میتوانید اجرای صوتی این شعر را در اینترنت جستجو نمایید